



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

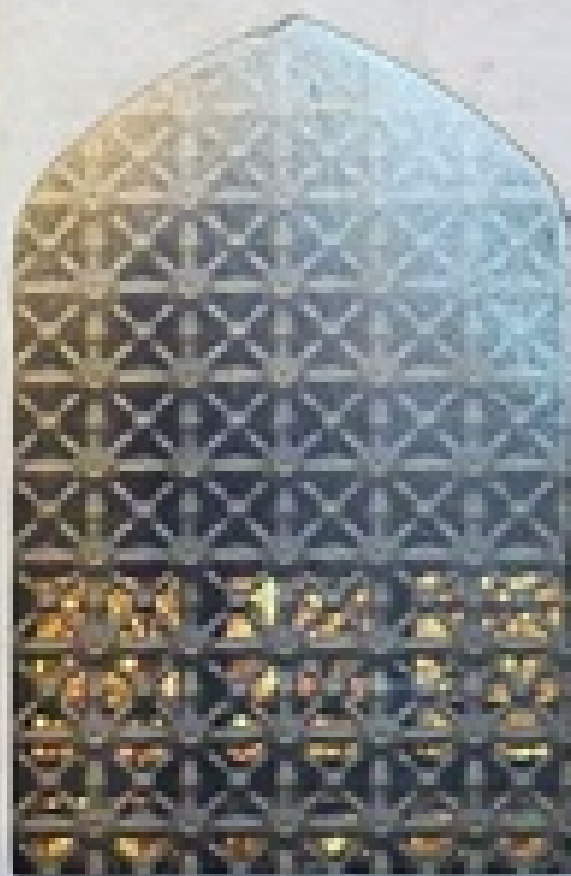


عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

۹

در سایه سارا کتاب



محمد جواد فقیر زاده (اشق)

پنجره فولاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پنجره فولاد

نویسنده:

محمد جواد غفورزاده (شفق)

ناشر چاپی:

موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	پنجره فولاد
۶	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۰	مقدمه
۱۲	قطعه ای از بهشت
۲۳	ضامن آهو
۳۰	پنجره و کیوتر
۳۹	خورشید ولایت
۴۶	زیارت
۵۹	همسایه
۷۱	شهادت
۷۹	یا علی بن موسی الرضا علیه السلام
۸۷	درباره مرکز

سرشناسه : غفورزاده ، محمدجواد، 1322 -

عنوان و نام پدیدآور : پنجره ی فولاد/ محمد جواد غفورزاده (شفق) ؛ تهیه و تدوین اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی.

مشخصات نشر : مشهد: انتشارات قدس رضوی، 1390.

مشخصات ظاهری : 135 ص.

شابک : 978-964-2784-06-6

یادداشت : چاپ قبلی: آستان قدس رضوی، موسسه چاپ و انتشارات، 1385(29ص).

یادداشت : چاپ دوم.

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم ، 153؟ - 203ق. -- شعر

موضوع : شعر مذهبی -- قرن 14

موضوع : شعر فارسی -- قرن 14

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. اداره امور فرهنگی

شناسه افزوده : موسسه انتشاراتی قدس رضوی

رده بندی کنگره : PIR8152 / ف834 پ9 1390

رده بندی دیویی : 8/621

شماره کتابشناسی ملی : 3007216

پنجره فولاد

انتشارات قدس رضوی

تهیه و تدوین: اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی

سراینده: محمد جواد غفورزاده (شفق)

شمارگان: 3000

چاپ اول: اردیبهشت 86

ناشر: موسسه انتشاراتی قدس رضوی

چاپ: موسسه فرهنگی قدس

نشانی: مشهد - حرم مطهر - صحن هدایت اداره امور فرهنگی

شابک: 978-964-2784-06-6

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

خير انديش ديڭيتالي: موسسه مددڪاري و خيريه ايتام امام زمان (عج) شهرستان بروجن

ويراستار ديڭيتالي: فائزه پيراسته

معاونت تبليغات و ارتباطات

آستان قدس رضوي

ص: 2

آغاز زیارت تو دل باختن است

در روزگاری که سیمای دلنشین مهربانی و عشق در سایه ی برجهای آهن و سیمان غبار فراموشی و گرد کدورت گرفته اند ساعتی درنگ بر لب جویی که در آن زلال عشق و ایمان جاریست عنایتی است خداوندی! و این خود بهانه ای می شود تا از دنیای پرهیاهوی امروز به آغوش آرامش بی نهایتی که سماع قدسیان نوازشگر پریشانی هایت باشند سفر کنی و طعم شیرین ارادت را در زلال کلمات حس کنی و آنگاه شکوه بودن را در سایه ی مهربانی به تماشا خواهی نشست و از باران زیبایی و نشاط سرشار خواهی شد.

این غوغای شکننده ای که روزگار زمخت ما به راه انداخته که مهارش محال می نمایاند و دغدغه های باطلی که فراهم آورده جز در ساحل امنی که سرود امواج آن زمزمه ی رستگاری است، آرام نخواهد شد.

بیت سروده های این دفتر دستهایی است که در روزگار نامهربان به ضریح مهربانی خورده اند و سرشار از حرفهایی به زبان بی زبانی اند که هیچ زبانی را یارای تفسیر عظمت و شکوه این بارگاه نیست!

انسی که استاد "شفق" با زمزمه ی قدسیان گرفته، ناگسستی است و در بند بند سروده هایش طراوتی آسمانی جاری است که اگر مخاطب شعر "شفق" باشی

بی آنکه خود بخواهی از این طراوت سرشار خواهی شد.

در صنعت شعر، قالب رباعی و دوبیتی جزء تاثیرگذارترین و پرتعدادترین و به مراتب دقیق ترین قالبهای شعری است که شاعر باید نهایت هنرمندی را در دوبیت خلاصه کند و پیام خود را با قامتی رسا در دوبیت آشکار نماید.

بی تردید، هشت فصل این مجموعه هر یک سرشار شوری است که پیوندی ناگسستنی با هم دارند و زمزمه ی شیرین کلمات آن چونان نسیم دلکشی است که نگرانی ها را کوچ می دهد و حضور عاشقانه ی اشیاء را تجسم می کند. باشد که این خود فصلی برای شکوفایی باغهای خاموش زندگیمان باشد و بهانه ای شود برای عاشقانه زیستن و در سایه سار معرفت و ایمان بالنده شدن که این خود سعادت است بزرگ! کوتاه سخن اینکه:

ما در پی تعظیم و طوافیم اما

آغاز زیارت تو دل باختن است

آستان قدس رضوی

معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

اداره امور فرهنگی

ص: 5

قطعه ای از بهشت

قطعه ای از بهشت

ص: 1

گلزار بهشت است غمی نیست در اینجا
حق را بجز این در حرمی نیست در اینجا
فرمود نبی: روضه ای از باغ بهشت است
در سایه گل خار غمی نسیت در اینجا
در این حرم عقده گشا می شکند گل
چون غنچه دل سر بهمی نیست در اینجا
این صحن و سرا مطلع خورشید وجود است
پیداست که گرد عدی نیست در اینجا
از خود به خدا می رسد اینجا دل عارف
ای همسفران! پیچ و خمی نیست در اینجا
پوشیده شد از بال ملک این حرم قدس
زنهار! که جای قدمی نیست در اینجا

آن دم که دلت قفل ببندد به ضریحش

شیرین تر از آن لحظه، دمی نیست در اینجا

سوگند به آئینه ی جودش به جوادش

جانسوز تر از این قسمی نیست در اینجا

این بارگه از شمع هدایت متجلی است

پروانه شدن کار کمی نیست در اینجا

ما گر چه «شفق»! منزلت خار نداریم

گلزار بهشت است، غمی نیست در اینجا

ص: 3

خورشید که بوسه بر رخ خاور زد

در سینه دلش مثل پرستو پر زد

با رنگ طلا نوشت بر صفحه ی صبح

از دامن «نجمه»، «نجم ثاقب» سر زد

پیغام سپیده و سحر می آید

خورشید، ز پشت ابر در می آید

دلها متوجه خراسان هستند

چون قبله ی هفتم از سفر می آید

ص: 4

آن روز که احساس طراوت کردیم

از شهد لبش کسب حلاوت کردیم

در حسن جمیل حضرت شمس شمس

آیات جمال را تلاوت کردیم

چون قطره، که محو گشته در اقیانوس

ماییم و شکوه جلوه ی شمس شمس

وقت است که موسی و حواریونش

بار سفر از «طور» ببندند به توس

ص: 5

اینجا حرم است حجت هشتم را

تکرار کن آیه ی «قُلْ اَللّٰهُمَّ» را

یک پرچم سبز با تکان دادن دست

دعوت به بهشت می کند مردم را

در توس گلی خدا سرشت آمده است

راضی به قضا و سرنوشت آمده است

بگذار قدم در این حرم با دل پاک

این تربت عشق از بهشت آمده است

ص: 6

در توس، دلم هیچ زمان خسته نبود
آغوش بهشت لحظه ای بسته نبود
مشهد به کدام جلوه دل خوش می کرد
گر منظر این گنبد و گلدسته نبود؟

در توس، که قبله ی خداجویان است
ما بین دو کوه، روضه ی رضوان است
«از خاتم انبیا در اینجا است تنی»
«از سید اوصیا در اینجا جان» است [\(1\)](#)

ص: 7

1- سنائی غزنوی.

در توس، بیا که نور ایزد اینجاست

دنبال «نُود» چه می روی؟ «صد» اینجاست

یک دل نه، هزار دل بیاور که یکی

«از معجزه های شرع احمد» اینجاست (1)

در توس تجلی بهار است، بهار

بی آنکه تفاوتی کند لیل و نهار

هر گوشه ی این حرم در آینه ی نور

انگار که حرف می زند با زُور

ص: 8

1- همان.

هر کس که شود پاک سرشت، از اینجاست

تعیین مسیر سرنوشت، از اینجاست

ای دل! به هزار راه و بیراهه مرو

گر مرد رهی، راه بهشت از اینجاست

این روضه که چلچراغ جان و دل ماست

هم شهر شهادت است و هم کوی رضاست

اینجا حرم پاک «اطیعوا الله» است

سوگند به قرآن که «أولی الأمر» اینجاست

ص: 9

دیدم دل خسته، در به در می گردد

دنبال بهانه ی سفر می گردد

برگشتم و خاک توس را بوسیدم

هر چیز به اصل خویش بر می گردد

زنجیر دلم را به خراسان بستند

این رشته ی الفت است بر جان بستند

ذرات وجودم، همه در «عالم ذر»

با مشهد آفتاب پیمان بستند

ص: 10

یارب! به رضا که ناصبورم نکنی
بی بهره از این چشمه ی نورم نکنی
نزدیکترین راه بهشت از اینجاست
از مشهد آفتاب دورم نکنی

پیوسته به توس میهمان می آید
دلها به سوی قبله ی جان می آید
هر روز غروب در خراسان خورشید
از بدرقه ی مسافران می آید

ص: 11

ضامن آهو

ضامن آهو

ص: 12

دلا بکوش، که با عشق آشنات کنند
چو عاشقان، به غم دوست مبتلات کنند
همیشه دست دعا، سوی آسمان بردار
که در زمین خراسان، زغم رهاات کنند
دعا کن ای دل مسکین! که چون کبوترها
سفیر نامه بر روضه ی رضات کنند
ستارگان، همه شب در طواف این خورشید
نظر به سجده و تسبیح کاینات کنند
صف نماز ببندند، آهوان در دشت
سحر که گوش به «قد قامتِ الصّلات» کنند
اگر به حرمت این قبله آشنا باشند

مجاوران حرم، ترک سیئات کنند
تو چون حباب فراموش می کنی خود را
به جرعه نوشی این بزم اگر صدات کنند
اگر چو آینه های حرم، شکسته دلی
فرشتگان مقرب همه دعوات کنند
حواله ی دل ما را نوشته اند اینجا
مباد آنکه به جای دگر برات کنند
چو گردباد، در این شهر در به در گردی
خدا نکرده از این در اگر جدات کنند
غبارروبی این روضه، اشک می خواهد
برو که چشم تو را چشمه ی فرات کنند
کنار پنجره اش، آب می شود فولاد
خدا کند به دل ما هم التفات کنند
به عشق حضرت شمس الشموس باز «شفق»!
بخوان قصیده که چاووش کربلات کنند

چشم تو نوازشگر و مهرافروز است
در عمق نگاه تو غمی جان سوز است
یک روز به دست تو نگاهش را دوخت
«زیبایی چشم آهو» از آن روز است

در توس، امام آسمان سیر شماست
صد فوج فرشته زائرش غیر شماست
حیرت مکن از ضامن آهو بودن
او ضامن رستگاری و خیر شماست

ص: 15

در توس، به جز زمزمه ی یا هو نیست

یک آیه به غیر «لیس الا هو» نیست

تو ضامن آهوپی و در سینه ی ما

یک دل که به بی گناهی آهو نیست

ای مهر تو دلنواز پیوسته ی ما!

بگشاگره از کار فرو بسته ی ما

یک جلوهی مهربانی ات ما را بس

ای ضامن آهو ی دل خسته ی ما

ص: 16

ای سایه ی لطف تو پناه آهو

ترتیب اثر داده به آه آهو

آیات عنایت تو را می خوانیم

از چشم کبوتر، از نگاه آهو

آهسته قدم در حرم او بردار

در هر قدمی بهره ی نیکو بردار

ای دوست مگر تو کمتر از صیادی؟

«آهو» گنه است، دست از آهو بردار

ص: 17

هر چند که از ما، نظرت برگشته است

آینه ی خاطرت مکدر گشته است

دل، چشم ضمانت از تو دارد، انگار

آهو بره ای در این حرم سرگشته است

ای نور به وحی متصل! ادرکنی

ای از کرمت همه خجل! ادرکنی

هر چند تو را ضامن آهو خوانند

ای ضامن صد قافله دل! ادرکنی

ص: 18

پنجره و کبوتر

پنجره و کبوتر

ص: 19

به یک نگاه تو، تطهیر می شود، دل من

به یک کرشمه، نمک گیر می شود، دل من

مرا بس است طواف ضریح تو، هرگاه

شکسته بسته ی تقصیر می شود دل من

قسم به صبح جمال تو، پشت پنجره ات

دخیل ناله ی شبگیر می شود دل من

سرشک حاجت هر کس که می چکد بر خاک

کنار پنجره، تصویر می شود دل من

شمیم ضامن آهو، اگر به من برسد

خدای را، جگر شیر می شود دل من

به چشم آینه های حرم که می نگرم

هزار مرتبه تکثیر می شود دل من

به روی آب نماهای صحن تو چون موج

به عشق و عاطفه درگیر می شود دل من

به شوق آنکه به پابوس زائرت برسد

به جای اشک سرازیر می شود دل من

خدا نکرده، اگر از تو رو بگردانم

اسیر بازی تقدیر می شود دل من!

چگونه قصد زیارت کنم برای وداع

مگر زدیدن تو سیر می شود دل من؟

«خدا مرا به فراق تو مبتلا نکند

من و جدایی از این آستان خدا نکند»

ص: 21

ای راحت روح بیقراران، یادت

تسبیح فرشتگان، مبارکبادت

خواهم ز خدا باز نگردد هرگز

قفل دلم از پنجره ی فولادت

جان، در حرمت، شوق نشستن دارد

دل، می شکنند، شور شکستن دارد

چون پنجه ی آفتاب، بر پنجره ات

هر روز دخیل اشک، بستن دارد

ص: 22

جمعی، به کبوتران دل خسته خوشند

با پنجره و ضریح و گلدسته خوشند

در حضرت خورشید، ولی اهل نظر

چون آینه در حضور، پیوسته خوشند

هر چند در این حرم دل از کف دادی

بی تاب تر از پنجره ی فولادی

دست تو، به دامن ضریحش رسید

«ای اشک، تو هم ز چشم من افتادی!»

ص: 23

جز توس، که قبله گاه عرفان زاد است

هرجا که روی به ناکجا آباد است

کاری که گره ز مشکلت باز کند

پیوند تو با پنجره ی فولاد است

بر پنجره، قفل بسته ام را دیدم

آرامش روح خسته ام را دیدم

در آینه های حرم از بارش اشک

تصویر دل شکسته ام را دیدم

ص: 24

ای کاش، به مه‌رت آشناتر باشم

وز عطر ولایت معطر باشم

هرچند شکسته بالم، ای شمس شمس!

بگذار در این حرم کبوتر باشم

در عشق، اگر چه ذره واریم همه

با شمس شمس، هم جواریم همه

عمری است کبوتر حریمش هستیم

این است اگر امیدواریم همه

ص: 25

ما آینه ایم و رو به رویت هستیم

مدهوش شمیم رنگ و بویت هستیم

از ما کرمت را مکن امروز دریغ

عمری است که «یا کریم» کویت هستیم

دستی به ضریح مهربانی زده ام

قفلی به لب از غم نهانی زده ام

خرسندم از این که چون کبوتر، با دوست

حرفی به زبان بی زبانی زده ام

ص: 26

غم ها نگران حس و حالم بودند

شفاف تر از اشک زلالم بودند

حرف از «حرم و کبوتر و پرواز» است

ای کاش دو دست من دو بالم بودند

ص: 27

باغ بلور

ای آنکه حریم تو پر از آیه ی نور است

نومیدی و درگاه تو؟ از عشق به دور است

اینجاست تجلی کده ی شمس هدایت

یا مهبط انوار خداوند غفور است؟

ای شاهد تکریم تو آینه ی قرآن

تفسیر کرامات تو انجیل و زبور است

از فرط تجلای تو در این حرم قدس

خورشید ز هر آینه در حال ظهور است

بر گرد ضریحت، اثر بال ملایک

بر صحن و رواق، اثر بوسه ی حور است

بر دامن زُوار تو جاری است در اینجا

اشکی که درخشنده تر از باغ بلور است

ای پنجره ی پاک تو، در پنجهی اخلاص

دریاب دلی را که تمنای حضور است

ص: 29

ای خاک کف پای تو سر چشمه ی خورشید
هرجاکه «قدمگاه» تو شد وادی طور است
تا محو تماشای تو شد «صبح نشابور»
«فیروزه» به زیبایی لبخند غرور است
توحید و تولای تو آمیخته با هم
پیداست که این گفته ی پیغمبر نور است
از شوق همآغوشی توشهر شهادت
سرشار شکوفایی و شنیدایی و شور است
ای وصف تو گسترده تراز دامنه ی عشق
دیباچه ی اوصاف تو در دست مرور است
آن کس که دلش از تپش عشق تو خالی است
از شرم شود آب اگر سنگ صبور است
ای روح شفاعت، کرمی کن که به محشر
یک گوشه ی چشم تو، مرا برگ عبور است
گفتم به غم عشق تو دلجوی «شفق» باش
این آینه، یا جای تو یا جای سرور است

ایوان تو، روی شانه ی خورشید است

گلدسته ی تو نشانه ی خورشید است

چشمش که به گنبد تو روشن شد، ماه

دریافت که خانه، خانه ی خورشید است

در عشق تو، اشک، حجت کامل ماست

در موج حوادث این حرم، ساحل ماست

وقتی به دلم نگاه کردم، دیدم

آینه ی خورشید ولایت، دل ماست

ص: 31

آن روز که دادند به دستم، دل را

بر دیده نهادم و شکستم، دل را

از سر به دو صد بهانه بازش کردم

بر «حصن ولایت» تو بستم دل را

ای شمس شمس! عشق و امید تویی

آن جلوه که از خدا توان دید تویی

بردار حجاب از آن رخ ماه و بگوی

«یک شرط ز شرط های توحید» تویی (1)

ص: 32

1- سنائی غزنوی.

خورشید بر ایوان تو، ای پاک سرشت!

جز «سلسلة الذهب» حدیثی نوشت

گفتی «أنا من شروطها» یعنی نیست

جز عشق و محبت تو راهی به بهشت

احساس و امید را تجسم اینجاست

سرچشمه ای از اشک تبسم اینجاست

سوگند، به هفت آیه ی سوره ی حمد

آینه ی آفتاب هشتم اینجاست

ص: 33

آنان که ز رمز عشق طرفی بستند

صد تاج گل از حدیث و حرفی بستند

با «سلسله الذهب» از آن غنچه ی لب

بر صفحه ی دل نقش شگرفی بستند

دل هشت دلیل و هشت آیت دارد

تا تکیه به خورشید ولایت دارد

در نزد خدا «راضیه مرضیه» کیست؟

آن کس که «رضا» از او رضایت دارد

ص: 34

زيارت

زيارت

ص: 35

دل بی قرار

قرار ما، حرم توست یا امام رضا

امید ما، کرم توست یا امام رضا

خوشا به حال دل عاشقی، که در همه حال

کبوتر حرم توست یا امام رضا

قسم به قبله ی هفتم، که کعبه ی فقرا

حریم محترم توست یا امام رضا

تو بوستان همیشه بهاری و خورشید

گل سپیده دم توست یا امام رضا

دَم به عجز خم نشود، منت از ملک نکشد

سری که در قدم توست یا امام رضا

ص: 36

خط امان بنویسد برای اهل نظر

قلم اگر قلم توست یا امام رضا

ضریح سبز تو ای از مدینه دور، هنور

طلایه دار غم توست یا امام رضا

دلش قرار ندارد «شفق» که می گوید:

قرار ما حرم توست یا امام رضا

ص: 37

در توس، به جز تو آسمان جاهی نیست

خورشید جمال بهتر از ماهی نیست

با عشق تو می کند دلم «طی الارض»

از کوی تو تا عرش خدا راهی نیست

یک طایفه، از جمال ماهش گفتند

یک قوم، ز جذبه ی نگاهش گفتند

پاکیزه دلان مثل «سنایی» با ما

«از حرمت زائران راهش» گفتند

ص: 38

هر قبله نما، که عاشق روی رضاست

انگشت اشارهای به ابروی رضاست

ای فاقد استطاعت «حج البیت»

حج فقرا زیارت کوی رضاست

خواهی که شود مشکل آسان ای دوست!

از غم نشود دلت هراسان ای دوست

احرام سفر ببند زیرا گفتند:

«دین را حرمی است در خراسان» ای دوست (1)

ص: 39

1- سنائی غزنوی.

از جوش ملک در این حرم هنگامه ست
اینجاست که هر فرشته، گلگون جامه ست
تا اذن دخول از تو بگیرد آهم
هر قطره ی اشک من زیارت نامه ست

تا ماه رخ تو را تجسم کردند
از شوق، ستاره ها تبسم کردند
آنان که نبردند نصیب از مهرت
در حال سجود، قبله را گم کردند

ص: 40

ای آنکه خلیل، آینه دار تو شد

موسای کلیم، محو انوار تو شد

عیسی نفسی، ولی خدا می داند

هر کس که «شفا» گرفت، «بیمار» تو شد

لب تشنه، به سرچشمه ی نور آمده ایم

با یک دل مشتاق حضور آمده ایم

نزدیک ترین راه بهشت از اینجاست

ای شمس غریب! از ره دور آمده ایم

ص: 41

دل در حرم تو، خویش را گم کرده است

یعنی عوض گریه، تبسم کرده است

موسای کلیم نیست این دل، اما

بی واسطه با شما تکلم کرده است

عاشق، کارش به عشق پرداختن است

در شعله ی غم، سوختن و ساختن است

ما در پی تعظیم و طوافیم - اما

آغاز زیارت تو دل باختن است

ص: 42

اینجا که تجلی کده ی عصمت اوست

ایمان و امید می دَوَد در رگ و پوست

گفتی: به زیارت امام آمده ای

در سینه نهاده ای دلت را ای دوست؟

اینجا حرم است، خویش را محرم کن

پیوند دل و ضریح را محکم کن

یا آنکه زیاد کن تب و تابت را

یا فاصله ی ضریح و لب را کم کن

ص: 43

چون فیض حضور را فراهم کردند

گل‌های چمن وداع با، غم کردند

اینجاست همان حرم که قدسی نفسان

مانند هلال ماه، سر خم کردند

جرم و گنهم ز برگ و باران بیش است

بی توشه و زادم و سفر، در پیش است

جز محضر «ثامن الحجج» روی نیاز

آرد به کجا دلی که مهراندیش است؟

ص: 44

بودم پی آفتاب، دیدم اینجاست

در ظلمت شب، صبح سپیدم اینجاست

روی از حرم رضا کجا برتابیم؟

در مانده ام، آخرین امیدم اینجاست

ای قوم! که دل به هشتمین گل بستید

گر زائر و گر مجاور او هستید

در جلب رضای حضرتش سعی کنید

وقتی به محبان رضا پیوستید

ص: 45

لب تشنه، به سرچشمه ی نور آمده ایم

با شوق، به خلوت حضور آمده ایم

نزدیک ترین راه بهشت از اینجا است

ای شمس شمس! از ره دور آمده ایم

زنها! به هیچ خانه ای، در نرنی

جز کوی رضا، در حرمی پر نرنی

شاید که فرشته ای است در حال طواف

هرگز سرپایی به کبوتر نرنی

ص: 46

مولای رئوف ماست، احسان، کارش

کارش همه عاطفه است با زوارش

از معرفتش گلی به دست آوردی؟

ای آن که سه جا می طلبی دیدارش...!؟

ص: 47

همسایه

همسایه

ص: 48

در این حرم، که میان کبوتران یله ای
چه شد که دل نسپردی به یار یک دله ای؟
از این حرم به خدا می توان رسید اما
به شرط داشتن زادِ راه و راحله ای
شنیده ای کسی از هفت شهر عشق گذشت
کنار قبله ی هفتم تو در چه مرحله ای؟!
چرا دخیل نبستی ضریح سبزش را
اگر که حلقه به گوش حدیث سلسله ای؟
به نام حجت هشتم در این بهارستان
ببند نامهی حاجت به بال چلچله ای
نگاه کن که چه گفتند در مقام «رضا»
«کمیت» و «دعبل» اگر یافتند از او صله ای
چو آفتاب بخوان در طواف گنبد او
زیارتی و دعایی، نماز نافله ای

به پای بوسی زُوار درگهش بشتاب
که بر سرت بنشیند، غبار قافله ای
بکوش، تا نرود از کف تو فیض سؤال
که پیش آینه پوشیده نیست مسئله ای
پناه داده به خاری چو من در این گلشن
خدای داده به این گل چه صبر و حوصله ای؟!
من از زیارت این روضه غافلم هر چند
«زخانه نیست مرا تا بهشت فاصله ای (1)»
به جرم این همه کفران نعمت و تقصیر!
خدا کند نکند از مجاوران گله ای
چه می شود که «شفق» را بهل کنی ای ماه
تو نور منعکس از «آیه ی مباحله ای»

ص: 50

از مشرق آرزو، صدایم کن

با حضرت عشق، آشنایم کن

وقتی به ولای دوست تسلیم شدم

همسایهی روضه ی رضایم کن

حسن تو، به وصل آرزومندم کرد

سودای محبت تو در بندم کرد

خاکم به سر، آبرو ندارم - اما

همسایگی تو آبرومندم کرد

ص: 51

ای ماه نگاه کن که ما سر مستیم

شب پنجره ستاره را هم بستیم

ما، منت از آفتاب، هرگز نکشیم

همسایهی «خورشید ولایت» هستیم

دامن ز گلاب اشک نم نم، ترکن

خود را به حریم عشق محرم ترکن

تا چند سلام میدهی از ره دور

نزدیک بیا، فاصله را کمتر کن

ص: 52

از توس، رهی به کهکشانم بدهید

رخصت به دو چشم خون فشانم بدهید

از باب «الْيَطْمَيْنَ قَلْبِي» گاهی

یک گوشه ی ابرویی نشانم بدهید

گر کار خدا پسند نتوانم کرد

در عشق تو چون و چند نتوانم کرد

در حق تو بس که کرده ام کوتاهی

خجلت زده سر بلند نتوانم کرد

ص: 53

دل‌تنگم اگر رو به تو آوردم من
چون برگ خزان شکسته و زردم من
ای نیم نگاه تو جهان را صدقه
لطفی، نظری، تصدقت کردم من!

هرچند که دل خسته و درد آلودم
با نفس، خودم را به نبرد آلودم
صد شکر که خاک پای زُوارِ رضا
چون آینه، کرده است گرد آلودم

ص: 54

ای دیده گرفتار تو، دل، بسته ی تو
محتاج تو، مسکین توأم، خسته ی تو
چون خار، زمین بوس همین درگاهم
ای دسته گل بهشتف گلدسته ی تو

ما سایه نشین چتر رایات توایم
سرگرم نماز عهد و آیات توایم
خوبان که از الطاف تو برخوردارند
ماییم که محتاج عنایات توایم

ص: 55

از مهر منور رضا، دم زده ایم
گل بر سر توحید مجستم زده ایم
داریم همه چشم شفاعت از او
با آن که قدم به راه او کم زده ایم

آن روضه ی جنّت که نبی گفت این است
این گل کده، باغ عترت یاسین است
چون باد، در این چمن سبک سیر مباش
تکلیف «مجاوران گل» سنگین است!!

ص: 56

دارد دل من، جلوه ی طور از خورشید

شیدایی از آفتاب، نور از خورشید

عمری است که در بارگه شمس شمس

همسایه خورشیدم و دور از خورشید!!

ای شمس شمس! ای خدا را آیه

اندوخته از ولای تو سرمایه

فردا چه کنم اگر بپرسند، چرا

رنگی نگرفته اید ازین همسایه!؟

ص: 57

خورشید، که بست سوی ما بارش را

بخشید به ما صفای گلزارش را

مردم! به خدا کسی نمی آزارد

همسایه ی دیوار به دیوارش را

تا انس به معصیت گرفتاری ماست

تأثیر کجا به ناله وزاری ماست

کو گوش دلی که بشنود صبح و غروب

«گلبانگ نقاره» بانگ بیداری ماست؟

ص: 58

ای آن که حدیث عشق، کم می خوانی

صد آیه ز ایثار و کرم می خوانی

یک بال شکسته را نکردی مرهم

خود را تو «کبوتر حرم» می خوانی؟!!!

یک قوم کنار چشمه منزل دارند

یک طایفه، حال موج و ساحل دارند

خوش وقت کسانی، که درین روضه ی پاک

آیین «غباررویی» دل دارند

ص: 59

شهادت

شهادت

ص: 60

یا بر سر زانو بگذارید سرم را

یا آنکه بخوانید به بالین، پسرم را

شب تا به سحر منتظرم بال نسیمی

از من برساند به مدینه خبرم را

کی باور من بود که از آن حرم پاک

یک روز جدا کردم و بندم نظرم را

مجبور به تودیع حرم بودم و ناچار

بر دامن اندوه نشاندم پسرم را

هنگام خداحافظی از شهر، عزیزان

شستند به خوناب جگر رهگذرم را

گفتم همه در بدرقه ام اشک بیارند

شاید که نبینند از آن پس اثرم را

دامانم از این منظره پر اشک شد اما

گفتم که نبیند پسرم چشم ترم را

با کس نتوان گفتم، ولیعهدی مأمون
خون کرده دلم را و شکسته کمرم را
من سر به ولیعهدی دونان نسپارم
بگذارم اگر بر سر این کار سرم را
تهمت ز چه بندید به انگور؟ که خون کرد
هم صحبتی دشمن دیرین، جگرم را
آفاق همه زیر پر رأفت من بود
افسوس بدین جرم شکستند پرم را
آن قوم که در سایه ام آرام گرفتند
دادند به تاراج خزان، برگ و برم را
بشتاب به دیدار من ای گل! که به بویت
تسکین دهم آلام دل در به درم را
روزم سپری شد به غم، اما گذراندم
با یاد تو هر لحظه‌ی شام و سحرم را

هر لحظه کرامتی مکرر کردی

آفاق وجود را معطر کردی

ابر آمد و شرمگین به پای تو گریست

هنگام دعا، همین که لب تر کردی

در پیره‌نی سپید، بر می‌گردد

با مشعلی از امید، بر می‌گردد

خورشید پیاده می‌رود سمت غروب

وقتی ز نماز عید بر می‌گردد!!

ص: 63

یک لحظه به فکر هستی خویش نبود

دنیا طلب و عاقبت اندیش نبود

هجرت ز مدینه، بود بدرود حیات

انگور، به جز بهانه ای بیش نبود

پرسید: که بضعهی نبی چون گردید؟

گفتند: که از زهر، جگر خون گردید

افسوس که این ولی پابند به عهد

مسموم ولیعهدی مأمون گردید!!

ص: 64

ماهی، که عجب تر است از «کَهف و رقیم»

جبریل بر آستان او هست مقیم

از سر شهادتش میرسید، او را

کشتند به یک دلیل «المَلِك عقیم»!!

مأمون صفتی، به طبع دهر آغشته است

سرچشمه ی آشتی، به قهر آغشته است

«یک پاره ی پیکر نبی» گر باشد

صد خوشه ی انگور به زهر آغشته است!!

ص: 65

آیین ستم همیشه در گردون هست
چون قامت شمشیر که غرق خون هست
خورشید رخی مثل «رضا» نیست ولی
صد، شب پره دل سنگ تر از « مأمون» هست

پیوسته دم از مشی و مرامش زده اند
پرچم همه جا به احترامش زده اند
صد بار، به او زدند خنجر از پشت
یک بار، اگر سکه به نامش زده اند!!

ص: 66

گفتی که ولای اوست ره توشه ی من

از خرمن فیض او ببین خوشه ی من

پاسخ به نبی چه میدهی گر پرسد

این قوم چه کرد با جگرگوشه ی من؟!

محبوب خدا هست و حیب است «رضا»

چون عطر بهشت، دلفریب است «رضا»

شناخت کسی قدر «رضا» را افسوس

در مشهد خویش هم غریب است «رضا»!!

ص: 67

يا علي بن موسى الرضا عليه السلام

يا علي بن موسى الرضا

ص: 68

«دوباره آمده ام، تا دوباره در بزنم» (1)

کبوترانه در این آستانه، پر بزنم

به ناامیدی از این در نمی روم هرگز

اگر جواب نگیرم، دوباره در بزنم

خدا مرا به حقیقت ولی شناس کند

که حلقه بر در این خانه بیشتر بزنم

سوادِ نامه ی من، رنگ صبح خواهد شد

شبی که بوسه بر این چشمه ی سحر بزنم

به یاد غربت تو، عهد کرده ام با خود

که لاله باشم و صد داغ بر جگر بزنم

ص: 69

خدای را، کمی ای زائران! درنگ کنید

که خاک پای شما را به چشم تر بزنم

به من هر آنچه که بخشیده اند توفیق است

مباد آنکه دم از دولت هنر بزنم

اگر چه خارم و نسبت به گل ندارم، باز

خوشم که گاه گذاری به باغ سر بزنم

اگر شمیمی از این بوستان به من برسد

معاشران! به خدا تاج گل به سر بزنم

من آشنای همین درگهم، خدا نکند!

که رو به غیر کنم، یا دری دگر بزنم

صفای تربیت باغبان حرامم باد

که در مجاورت گل، دم از سفر بزنم

اگر چه غرق گناهم سفینه ام اینجاست

مراد و قبله ام اینجا مدینه ام اینجاست

فریادِ دل شکسته ام را بپذیر

بی تابِ جان خسته ام را بپذیر

اخلاص ندارم، ای سراپا توحید!

احساس شکسته بسته ام را بپذیر

ای حضرت خورشیدِ بلاگردانت

ای ماه و ستاره عاشق و حیرانت

در توس شدی مقیم، تا سر بزند

«و الصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسُ» از ایوانت

ص: 71

صبح است، بگو سپیده، کم ناز کند

یک لحظه در بهشت را باز کند

لبخند بزن تا سفرش را خورشید

از مشرق لبهای تو آغاز کند

دیروز، اثر به اشک و آهم دادند

امروز، در این حرم پناهم دادند

فردا، به تمام عاشقان خواهم گفت:

در «حصن ولایت» تو را هم دادند

ص: 72

کس با دلم از عشق تو، محرم تر نیست

پاداش زیارتت زحج، کمتر نیست

در زیر رواق آسمان، هیچ دژی

از «حصن ولایت» تو محکم تر نیست

دل، داشت تمنای نگاهی به بهشت

گاهی به تو فکر کرد، گاهی به بهشت

دل غافل از این بود که باید ببرد

از «حصن ولایت» تو راهی به بهشت

ص: 73

ما حنجره ی عشق خروشان توایم
از سلسله ی خانه به دوشان توایم
در حلقه ی معصیت اسیریم ولی
«چون ماه نو از حلقه به گوشان توایم»

یاد از مَنِ بی پناه کی خواهی کرد؟
دلجویی خاک راه، کی خواهی کرد؟
چون سایه ی آرزو به خاک افتادم
زیر قدمت نگاه، کی خواهی کرد؟

ص: 74

حُسنت، به هزار جلوه آراسته است

زیبایی ات از رونق مه کاسته است

من آنچه دل تو خواست، هرگز نشدم

اما تو، همانی که دلم خواسته است

ای باغ بهشت، رشحه ای از کرمت

عاشق ترم از کیوتران حرمت

بالای سرم، نام تو را کردم نقش

یعنی سر من، فدای خاک قدمت

ص: 75

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

